

دموکراسی رادیکال (۱)

تئاتر اقتصادی

قدرت مؤسس و دموکراسی

پریسا شکورزاده



مجموعه‌ی «دموکراسی رادیکال» شامل مقالاتی است که هریک از منظری مسئله‌ی تأسیس و قدرت مؤسس را موضوع اندیشیدن قرار می‌دهد. در این مجموعه مقالات مهم و تأثیرگذار سنت تفکر رادیکال درباره‌ی دموکراسی، از متفکران رادیکالی چون میگل ابنسور، آندریاس کالیواس، اندرو آراتو، کورنلیوس کاستوریادیس، شلدون ولین و دیگران گنجانده شده‌اند که به تدریج در مجموعه‌ی «مباحثات بدیل» در سایت نقد اقتصاد سیاسی منتشر خواهد شد. آنچه می‌خوانید مقدمه‌ی ویراستار این مجموعه است. «نقد اقتصاد سیاسی»

لحظات تأسیسی و ظهور اراده‌ی جمعی برای بنیان‌گذاری نظامی جدید در تاریخ ما فراوان، اما گذرا و کوتاه بوده است؛ همواره هم‌زمان با نهادیابی و قانون‌گذاری، قدرت مردمی به شکلی از حاکمیت آمرانه و قدرت سرکوبگر مبدل شده و قدرت مؤسس در قدرت مستقر جذب و دفع شده است. از این‌رو یکی از پرسش‌های اساسی ما این است که چه فهمی از سیاست می‌تواند ما را از این دور باطل خارج و حاکمیت مردمی را در معنای حقیقی برقرار کند؛ چه دریافتی از دموکراسی می‌تواند شبیح «دموس» را مستمراً در صحنه‌ی سیاست احضار کند و به مردم عاملیت ببخشد؟ سازوکار تحقق چنین سیاست آری‌گویی چیست؟ پاسخ دادن به این پرسش‌ها مستلزم کاوشی نظری در امکان‌هایمان است. کاوشی که از دل یک امید، در معنای ظرفیت و آمادگی برای چیزی نو، زاده شده است. و از این‌جاست که چنین کنشی جست‌وجویی معطوف به آینده است. مجموعه‌ی «دموکراسی رادیکال» متونی نظری را با هدف گشودن افق‌های نویی در اندیشه‌ورزی سیاسی و غنابخشی به تخیل جمعی‌مان در دسترس مخاطبان قرار می‌دهد. روشن است که اندیشیدن به چگونگی «باهم برپا کردن» مستلزم کاری جمعی و شکل دادن به آگوراهای نظری است و این مجموعه نیز با چنین ایده‌ای شکل گرفته است.

برای پاسخ دادن به پرسش فوکویی «ما چگونه می‌خواهیم اداره شویم؟» **دموکراسی رادیکال** می‌تواند دست‌کم چون ایده‌ی تنظیمی کانتی عمل کند. همچون تخیلی رادیکال که در تجربیات تاریخی ریشه دارد و ما را به بازگشت به این ریشه‌ها فرامی‌خواند. بر همان سیاق که بنیامین انقلاب را جهشی به سوی گذشته برای جستن بهشتی گم شده، درهم‌آمیزی گذشته و آینده و قرار گرفتنش در مقابل جهنم کنونی می‌داند، تخیل رادیکال یا انقلابی درهم‌آمیزی گذشته و آینده است، در گسست از آنچه مستقر است و در ستیز با نظم موجود. بدین طریق تخیل رادیکال آفریدن امکان‌هایی برای تغییر و رهایی‌بخشی است.

ارنست کاسیرر در *جستاری درباره‌ی انسان* می‌نویسد: «رسالت خطیر اتوپیا این است که فضایی برای امر ممکن باز کند، و این در تعارض با تن دادن انضمامی به وضعیت فعلی امور واقع است. اتوپیا تفکر نمادینی است که بر سکون طبیعی بشر غلبه می‌کند و توانایی تازه‌ای به او اعطا می‌کند که همانا توانایی تغییر شکل مداوم جهان انسانی است».

در مقابل چنین دیدگاهی، گفتاری است که حاکمیت (Sovereignty) را بالاترین قدرت امر، صاحب حق فرمان دادن، فرمان‌روایی که تحت فرمان کسی نیست و اختیار تام بر اتباعش دارد تفسیر می‌کند. این قدرت منحصر، مطلق، برتر، تمامیت‌خواه، همیشگی و سلب‌ناشدنی است و فهمی عمودی، سلسله‌مراتبی، از بالا به پایین بین فرمان‌ده و فرمان‌بر، حاکم و محکوم برقرار می‌کند. چنین اقتداری در جهت یکسان‌سازی و تحمیل خشونت‌آمیز وحدت عمل می‌کند. قدرتی قهرآمیز با حقی مأخوذ از جهان بالاتر، حق الهی است. این نظریه‌ی اقتدارگرایانه‌ی حاکمیت که توسط ژان بُدن تئوریزه می‌شود، محور اصلی فهم مدرن از سیاست است و نظریه‌ی دولت بر اساس آن بنیاد می‌یابد. همچنین در این گفتار حاکمیت، دموکراسی مدرن انتقال حاکمیت از واحد به کثیر، از شخص به جمع فهمیده می‌شود. منبع اقتدار وارونه می‌شود. اما در این انتقال آنچه کم یا بیش باقی می‌ماند، حاکمیت مطلق است، این‌بار در فرم دولت. دموکراسی مدرن منحصر می‌شود به فرم دولت. دولت - ملت مدرن هم نشانی از همین امر است. همچنان با حاکمیت سلسله‌مراتبی و از بالا به پایین، تمرکز قدرت، قدرت تعیین‌کننده، حدگذار و سرکوبگر مواجه‌ایم که افراد جامعه باید تابع قوانین آن باشند.

اما فهم تأسیسی از دموکراسی در مقابل چنین فهمی از قدرت مردمی و دموکراسی قرار دارد. «به بیانی سلبی، ظهور دموکراسی در دوران مدرن نمی‌تواند و نباید انتقال صرف حاکمیت از شاه به مردم فهمیده شود که در تداوم بی‌وقفه‌ی الگوی دولت‌گرایی برای حکمرانی برتر از درون آن پدیدار شده است. به بیانی ایجابی، دموکراسی به‌مثابه‌ی قدرت مؤسس ایده‌ی متفاوتی از حاکمیت را آشکار می‌سازد که نه تنها به لحاظ تاریخی مقدم بر الگوی قانونی است، بلکه از نظر تحلیلی هم متمایز، مخالف و متخاصم با آن است: ایده‌ی قدرت تأسیسی مردم»^۱.

این استلزامات نظری و تجربیات تاریخی ناموفق دموکراسی مدرن پارلمانی موجب شده است امروزه انتقادات بسیاری بر آن وارد شود. منتقدان دموکراسی برخاسته از سنت لیبرالی آن را دچار ضعف‌ها و تهدیدهایی چون بازنمایی ناقص، حاکمیت اقلیت، تمرکز قدرت، نخبه‌گرایی، بی‌توجهی به دموکراسی در سپهرهای اقتصادی و ... می‌دانند؛ با گسترش نولیبرالیسم و قدرت‌گیری شرکت‌های بزرگ و بخش‌های خصوصی، نفوذ ثروتمندان در سیاست‌گذاری‌ها و انتخابات‌ها و دیگر تصمیم‌های سیاسی و تعیین‌کنندگی منافع اقتصادی صاحبان قدرت، دموکراسی روزبه‌روز بیش‌تر از معنای حقیقی خود فاصله گرفته است و در تعقیب تکثر، برابری، مشارکت و خیر همگانی کم‌رنگ‌تر شده است. از این جاست که بازگشت به «دموکراسی حقیقی» در سرلوحه‌ی تفکر انتقادی امروز قرار گرفته است؛ میل به بازگشت به ریشه‌های دموکراسی در دولت‌شهر یونانی و شکل «مستقیم» آن نزد آتنیان باستان. چنان که در آتن دموکراسی که مرکب از دموس و کراتوس است، معنایی جز حاکمیت مردم و خودفرمانی نداشته است که تمام شهروندان آزاد آتنی در آن به طور برابر شرکت می‌کردند.^۲

اما در فهم دموکراسی به‌مثابه‌ی **قدرت مؤسس**^۳ (constituent power)، حاکمیت — به‌عنوان قدرت مؤسس — تصدیق حاکمیت مردمی است؛ معنای اصیل دموکراسی است که بر خودحکمرانی مردم تأکید می‌کند. آزادی به معنای خودمختاری سیاسی است و تعیین شکل حکومت برای سازمان دادن و نهادمند کردن حیات آزاد جمعی. نوعی کنش جمعی خود — قانون‌گذاری است که قانون‌گذار و تابعان قانون یکی هستند. حاکم فرمانروا نیست، بلکه قانون‌گذار است. در برابر تمرکز و انحصار قدرت و زور است. ساختار افقی دارد، نه عمودی. سرآغازی است که نظامی نو را تأسیس می‌کند.

واژه‌ی *constitute* از دو جزء تشکیل شده: پیشوند *co-* در معنای «با هم» و فعل *statuere* تشکیل شده که به معنای «برپا کردن»، «برقرار کردن»، «ایجاد کردن» است. *constitute* یعنی باهم برپا کردن، باهم ایجاد کردن، به اتفاق تأسیس کردن. بنابراین ناظر بر یک عمل جمعی برای بنیان گذاشتن چیزی است. ناظر بر پدید آوردن اشکال نو، برقراری نظم جدید، ایجاد نهادهای سیاسی و حقوقی به طور جمعی است. عملی که به تنهایی ممکن نیست و توسط کثیری از افراد برابر انجام می‌شود، توسط مشارکت برابر کل یک جامعه، نه بخشی از آن. همه را دربرمی‌گیرد و هیچ طردی در کار نیست.

اما مهم‌ترین جنبه‌ی قدرت مؤسس عبارت است از خودتأسیسی هم‌زمان آن. سوژه‌ی تأسیس خارج از عمل تأسیس وجود ندارد، بلکه در هنگام تأسیس خودش را تولید می‌کند. در یک فرایند درون‌ماندگار خود را شکل می‌دهد. در گسستی که از وضع موجود رخ می‌دهد و تغییر را فرامی‌خواند، هویت‌شان را می‌یابد. بنابراین در این نوع از سیاست‌ورزی سوژه‌ای ازپیش تعیین شده، شخص یا گروهی معین حامل تغییر نیستند، بلکه بدنِ «مالتیتود» در فرایند تأسیس ساخته می‌شود، در لحظات گسست. این سوژه‌ی تأسیس — با نام‌های مختلف، مردم، مالتیتود، ملت و ... — به طور جمعی و مشارکتی و فراگیر برای خود قانون‌گذاری می‌کند. همانطور که لاکلاو می‌گوید «دموکراسی تنها زمانی رادیکال است که شامل اقداماتی در جهت بخشیدن صدای سیاسی به فرودستان باشد».

بدین ترتیب قدرت مؤسس با خودآیینی، خودتعیین‌یابی و خودنهادگذاری سروکار دارد. در این نگرش، دموکراسی نمی‌تواند فارغ از مفهوم قدرت تأسیسی صورت‌بندی شود. چنان‌که نگری ادعا می‌کند، سخن گفتن از قدرت مؤسس سخن گفتن از دموکراسی است. بنابراین در این صورت‌بندی، دموکراسی سرشتی رادیکال می‌یابد. مدافعان دموکراسی رادیکال غالباً رویکردی ضدنهادی و انقلابی را پیش می‌گیرند. نگری در مخالفت با جذب قدرت مؤسس در نهادهای از پیش موجود، قدرت مؤسس را در پیوند با خلأ و میلی به سوی آینده می‌داند. زمانی که فراخواهد رسید.^۴ یا ابنسور از تفکر یوتوپایی در جهت رهایی‌بخشی دفاع می‌کند و در دفاع از دموکراسی شورشی می‌نویسد: «دموکراسی قسمی رژیم سیاسی نیست، بلکه در وهله‌ی اول، نوعی عمل یا

شیوه‌ای عاملیت سیاسی است که ویژگی بارزش یورش دموس یا مردم به صحنه‌ی سیاسی است.^۵

مدافع دیگر دموکراسی رادیکال، کلود لوفور، بر آن است که هیچ کس نمی‌تواند کل جامعه را نمایندگی کند. هر کوششی برای بازنمایی مطلق جامعه به تمامیت‌خواهی منتهی می‌شود. دموکراسی در انحلال قطعیت است که تأسیس و حفظ می‌شود. مکان قدرت باید خالی باشد. هیچ فرد یا گروهی نباید آن را برای همیشه اشغال کند. پس دموکراسی به مثابه «مکان خالی قدرت» را طرح می‌کند. او خواهان تعمیق دموکراسی است؛ بدون آن که پلورالیسم، تضاد و تفاوت درونی قربانی شوند. اندیشه‌ی لوفور میلی آنارشستی می‌یابد: کنش دموکراتیک هرگز نمی‌تواند خودش را ثبات ببخشد و با هر شکلی از نهادینه شدن در ستیز است.

تصور لوفور از دموکراسی سوسیالیستی بر مبنای تفسیری از نظام شورایی بنا شده است که بر ویژگی خودحدگذار آن‌ها تأکید می‌کند. در برنامه‌های شوراهای مجارستان، لوفور سودای خودحدگذار خلق جامعه‌ای را می‌یابد که شوراها، احزاب و اتحادیه‌هایش در تضادی نهادینه‌شده با یکدیگر وجود دارند. او تأکید می‌کند که تنها با ترکیب منابع متضاد و نامتوازن قدرت است که می‌توان آزادی را تضمین کرد و مانع گرایش‌های توتالیتار شد. از سویی، دموکراسی شورایی سوسیالیستی او دموکراتیزاسیون گسترده‌تری را در حوزه‌ی اقتصاد و جامعه‌ی مدنی، نسبت به آنچه در سنت لیبرال دموکراسی در دست است، پیش می‌کشد. از سوی دیگر، چنین دموکراتیزاسیونی از طریق نهادینه شدن سیاست دموکراتیک درون احزاب، شوراها و اتحادیه‌ها به دست می‌آید و نه از طریق اشکال مقطعی و شورشی سیاسی که در حاشیه‌های یک نظام سیاسی رخ می‌دهند؛ آن‌چنان که در انواع معین دموکراسی رادیکال شاهدش هستیم. او در جست‌وجوی آن است که هم تمایل دموکرات رادیکال برای خودحکمرانی مردمی را افزایش دهد و هم مطالبه‌ی دموکرات لیبرال یعنی تفاوت و تکثر در جامعه را. بدن جاودان پادشاه نماینده‌ی زمینی بدن مسیح است. و این یعنی این که بنیاد نظم و وحدت جوامع پیشامردن در مکان دیگر و مکان کاملاً اشغال شده^۶ بود. گسست رادیکالی که با دموکراسی مدرن خلق شد، این نیست که این مکان قدرت ناپدید می‌گردد، بلکه آن قدرت دیگر نمی‌تواند در یک بدن، در یک فیگور متعین، متجسد شود. دموکرات‌ها

می‌گویند، قدرت در «مردم» است، اما «مردم» هرگز نمی‌تواند به‌تمامی حاضر شود یا با یک صدا سخن بگوید. به همین دلیل مکان قدرت هرگز نمی‌تواند توسط یک فیگور بدنمند اشغال شود. قدرت بدن‌زده و تجسد‌نیافته^۷ می‌شود: «انقلاب دموکراتیک مدرن به‌خوبی در این تحول بازشناخته می‌شود: هیچ قدرت متصل به بدنی وجود ندارد».^۸ دموکراسی مدرن تنها رژیمی است که با روی گشاده تصدیق می‌کند که مکان قدرت خالی است و این یعنی نظم، وحدت و مشروعیت تنها به‌طور دوره‌ای به دست می‌آیند و تنها تاحدودی موجه‌اند.

اما مسئله‌ی اصلی‌ای که باید به آن بیندیشیم واقعیت‌یابی مفهوم قدرت مؤسس و چگونگی دوام آن است. به عبارت دیگر، چگونه قدرت مؤسس پدیدار می‌شود و چگونه می‌توان مانع جذب تام آن در قدرت مستقر شد و روح تأسیس را در نظم جدید همچنان حفظ کرد؟ آیا قدرت مؤسس صرفاً تا لحظه‌ی آشوب، بحران، انقلاب موجه است و در فردای انقلاب باید نظام نمایندگی جایگزین آن شود؟ چگونه نهادمند شدن قدرت مؤسس می‌تواند همچنان از وجه تأسیسی - مردمی برخوردار باشد؟ آیا قدرت مؤسس صرفاً یک نفی و نه‌گویی به وضع حاضر است یا می‌تواند به نیرویی ایجابی و آری‌گو تبدیل شود؟ پاسخ حاضر و آماده‌ای به این پرسش‌ها وجود ندارد. اگرچه از تجربیات تاریخی بسیاری و کوشش‌های نظری متعددی در سنت‌های نظری گوناگون که کوشیده‌اند قدرت را نزد مردم حفظ کنند می‌توان بهره گرفت.

در تاریخ ایران مدرن نیز می‌توان به‌طور کلی لحظاتی تأسیسی را شناسایی کرد که در آن قدرت مؤسس مردمان بر قدرت مستقر برتری یافته و تجربیاتی از خودفرمانی و خودگردانی، بازی‌گری و مشارکت اکثریت، آزادی و برابری و به‌طور کلی جنبه‌هایی از دموکراسی حقیقی را ممکن کرده است. این لحظات آغازین برابری‌خواهی و آزادی‌خواهی را می‌توان در تجربیات کوچک مقیاس در سطح انجمن‌ها، شوراها، اتحادیه‌ها، جمعیت‌ها تا تجربیات محلی خودگردانی شناسایی کرد. چنین تجربه‌های تاریخی‌ای اغلب در شرایط خاص و استثنائی در غیاب یا ضعف دولت متحقق شده‌اند، نسبت‌های تازه‌ای را میان جامعه و دولت آفریده و فهم نویی از سیاست را به اجرا گذاشته‌اند. مطالعه‌ی این تجربیات خاص و همچنین تجربه‌ی شکست و دوام نیافتن

آن‌ها برای غنابخشی به تخیل سیاسی ما و گشودن افقی دموکراتیک حائز اهمیت است و می‌تواند بر فهم امروزی ما از امر سیاسی مؤثر باشد.

^۱ Kalyvas, Andreas. "Popular Sovereignty, Democracy, and the Constituent Power." *Constellations: An International Journal of Critical & Democratic Theory* 12.2 (2005).

^۲ البته این حق شامل بردگان و زنان نمی‌شد.

^۳ بررسی سیر تاریخی این مفهوم را می‌توان از روم آغاز کرد. اما مهم‌ترین لحظه‌ی این تاریخ مفهومی در اواخر قرون وسطی و توسط مارسیلیوس پادوایی (اوایل ق ۱۴) رخ می‌دهد. ابداع مارسیلیوس است که این مفهوم را در مسیر پیوند با دموکراسی قرار می‌دهد. او اولاً در نزاع امپراتور و پاپ بر سر حاکمیت روحانی یا سکولار ادعا کرد که هیچ‌یک نمی‌توانند جایگاه نهایی حاکمیت را اشغال کنند و قدرتی که انتخاب می‌کند و حق انتصاب دارد، مردم یا مالتیتود است. قدرت تأسیس یا انتصاب حاکم متعلق به تمام شهروندان است و آنها هستند که قانون‌گذاری می‌کنند و نهادهای قدرت را شکل می‌دهند. فرم حکومت را تعیین می‌کنند و دولت را تأسیس می‌کنند. بدین ترتیب سوژه‌ی سیاسی نویی ظاهر می‌شود که از نظریه‌ی حاکمیت الهیاتی جدا می‌شود و بنیاد نظریه‌ی مدرن حاکمیت مردمی را ایجاد می‌کند. حاکم با قانون‌گذار و با مردم یکی می‌شود و قدرت مؤسس در نظریات مدرن متولد می‌شود. بعدتر نزد متفکران فرانسوی قدرت مؤسس انقلابی می‌شود و با حق انقلاب، شورش، نافرمانی و خلع حاکم پیوند می‌خورد. در انگلستان تفصیل می‌یابد و در انقلاب امریکا متحقق می‌شود.

^۴ Negri, Antonio. *Insurgencies: Constituent power and the modern state*. Vol. 15. U of Minnesota Press, 1999.

^۵ Abensour, Miguel. *Democracy Against the State: Marx and the Machiavellian Moment*. Translated by Max Blechman and Martin Breagh, Polity Press, 2011.

^۶ Another and fully occupied place

^۷ Disincorporated

^۸ Lefort, Claude, "The Image of the Body and Totalitarianism," in Lefort, Claude. *The political forms of modern society: Bureaucracy, democracy, totalitarianism*. mit Press, 1986.